



به از دل خداوند بود و صفاتش که از فرط کمال میل به تجلی داشتند. پس اراده آن جمال و جلال بی‌مانند بر «کن فیکون» قرار گرفت و نخستین تجلی و مخلوق او شد «ضاد اول» یا «هقل اول» و آن نور حقیقت محمدی(ص) است. پس میان خالق و مخلوق عشق در جریان افتاد و دم به دم با عشق و شور چنان زیبایی و عظمتی را خلق کرد که ناگاه ندای «فتبارک» حق تعالی به میانه آمد.

## حاشیه‌نگاری بر بی‌تی از حافظ / ۱۹

# ملائک و گل آدم

از عشق و شور و جذبه‌ای که میان خالق و مخلوقش در جریان بود کار زیبایی و شور و تجلی‌گری به آنجا رسید که از آن چهار نور زاینده دیگر پدید آمد. پس چنان یک بازو و یک دست که به پنج انگشت می‌رسد آن نور مقدس و جلوه‌گری‌های دم به دم آنها از عشق و شور و نیاز به سوی خالق متعال و عشق و مهر و فیض آن به آن خالق به سوی آنها سببماز خلقت عالم بعدی شد.

ری خداوند جل جلاله در نهایت بی‌پایان مهربانی و بخشندگی و فیض‌رسانی است و لذا دوست می‌دارد که مخلوقات نیز به صفات او آراسته باشند و چنان با آدمیان نسبت که هر چیز خوب را فقط برای خود بخواهیم. پس او به مخلوقاتش به آن اندازه که ظرف و ظرفیتشان اقتضا می‌کرد از جام صفت «مصور» بودن و «خالق» بودن خویش نوشاند. لذا مخلوقاتش در هر عالم عالم‌ترین مستولی شد. خلق کردند. آن گاه او بر عرش فرمانروایی خویش در اعلاترین مرتبه که هیچ خیال و علم ناقدی را توان رسیدن به آن مرتبه و جایگاه نیست مستولی شد.

این مدخل را عرض کردم که زمینهای حاصل شود و هر اینکه رخصتی از خالق کلام و کلمه تا به آن واسطه به یکی از غزل‌های بسیار معروف حضرت استاد،حافظ شیرازی نظری افکنیم و سراغ آن غزل این است:

**دوش دیدم که ملائک در میخانه زدن**

**گل آدم بسر شستند و به پیمانه زدن**

یکی از استدلال‌هایی که توسط فلاسفه برای یکنایی خداوند مطرح می‌شود این است که اگر دو یا چند خداوند بر هستی حکومت می‌کردند فساد و تباهی بالاخره هستی را نابود می‌کرد. چرا که بالاخره این موضوع پیش می‌آمد که اراده یکی از آنها با دیگران در تضاد قرار گیرد و جنگ و نبرد میان آنها به وجود آید.

با این حال در مصحف شریف به آیاتی برمی‌خوریم که در آن از صیغه مفرد استفاده شده و هم آیاتی که صیغه جمع در آنها به کار رفته است. برای نمونه در آیه ۶۰ از سوره مبارک غافر می‌خوانیم: «وخوانید مرا تا شما را پاسخ گویم. آنهایی که از پرستش من سرکشی می‌کنند زودا که در عین خورای به جهنم درآیند.»



چنان که در آیه فوق پیداست خداوند متعال می‌فرماید «وخوانید مرا» و نیز «پرستش من» که صیغه مفرد هستند. همچنین آیاتی دیگر به این شکل هستند: «و در حقیقت آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است در شش هنگام آیا مرحله‌ا آفریدیم و احساس ماندگی نکردیم» و نیز «ها آن را قرآنی عربی او فصیح و گویا نازل کردیم، تا شما آن را درک کنید»

اما خلقتی که توسط مخلوقات خداوند به وجود می‌آید با خلقت خداوند یک تفاوت ویژه دارد و آن این است که خداوند از هیچ می‌تواند مخلوقی را بیافریند لکن مخلوقات او چنین توان و اراده‌ای ندارند چرا که وجود حق تعالی قائم به ذات خویش است و وجود همه مخلوقات او وابسته به وجود اوست.

با این همه اما خداوند که مالک و فرمانروای پلامنازع عالم هستی است از آنجا که یکی از صفات او «شکور» است

و از فرط مهربانی وقتی می‌خواهد از آفرینش سخن بگوید در ضمیر جمع استفاده می‌کند. این موضوع هم گویای آن است که ما چگونه خدایی داریم و هم اینکه مصحف شریف تا چه اندازه حتی در جزئیات دقیق و بی‌اشکال است. به عبارتی با اینکه خداوند متعال مینا و منشأ همه قدرت‌ها و همه وجودها است و هر توانایی که یکی از مخلوقاتش دارد به سبب فیضی است که از «واجب‌الوجود» کسب کرده باز وقتی می‌خواهد از خلقت و آفرینش یا نزول قرآن و با حتی نزول باران و… سخن بگوید آنچه مخلوقاتش در این باره و به فرمان آن انجام داده‌اند را نیز به حساب آورده و از ضمیر جمع استفاده می‌کند.

در بیت حافظ نیز او به شکلی جالب توجه ملائک را دست‌اندر کار خلقت جسم مادی انسان می‌بیند. با این حال چرا در میخانه این اتفاق رخ می‌دهد؟!

پیش از پرداختن به پاسخ سؤال فوق ابتدا نکته‌ای را عرض کنم. از آنجا که بیشترین کتاب‌ها و مقالات و یادداشت‌ها پیرامون حافظ و تعرش به نگارش درآمده به همین سبب هم به گمانم در حق او و دیدگاه‌ها و اعتناش بیش از دیگر شاعران ظلم شده است. برای نمونه یکی از مصادیق این ظلم‌ها همان دیوانی است که در شماره‌های پیشین به آن اشاره کردیم که توسط یکی از شاعران سپیدسرای معاصر سامان داده شده و در آن بیت‌ها و حتی غزل‌های فوق‌العاده‌ای از او تنها به این خاطر که ستمت و

به این صورت که عبارت «بدالله» در قرآن را در ذهن و زبان‌شان چنان رخ می‌نمود که گویی خداوند چنان انسان صاحب‌دستی است.



سوی آشکار مذهبی و اعتقادی داشته حذف گردیده‌اند. هم از این قبیل برخی داستان‌سرایی‌هایی است که یک مستشرق انگلیسی به نام «دوارد براون» در کتاب «تاریخ ادبیات» خود آورده است. او برای یک مأموریت اطلاعاتی به ایران آمده بود و الحق که در آموختن و تسلط به زبان فارسی بسیار خوب و سریع بود اما هر چه باشد او یک مستشرق است. درداد است که تاریخ ادبیات ما را باید یک فرد انگلیسی با ذهنیت‌ها و تمایلات خود بنویسد. برای آنکه بدانیم چرا مستشرق بودن او محل ایراد است باید به یک کتاب به نام «شرق‌شناسی» اثر «دوارد سعید» استناد صاحب‌نام دانشگاه‌های آمریکا رجوع کنیم.

این استاد ادبیات تطبیعی و نظریه‌های ادبی در دانشگاه کلمبیا آمریکا در بخشی از کتاب شرق‌شناسی خود پیرامون این موضوع بسیار مهم به بحث می‌پردازد که حاصل کار مستشرقان غربی یا به صورت مستقیم و یا به صورت غیرمستقیم در خدمت استعمار قرار داشته است اکنون و این نوشتار فرصتی برای بسط و گسترش نظریه بسیار مهم دوارد سعید نیست اما به همین مقدار بسنده کنم که کتاب شرق شناسی وی مهم‌ترین تالیف او بوده که در سال‌های

ساعت حدود ۱۲ شنب بود که به همراه دوستان راه افتادیم به سمت جایی که در نزدیکی مسجد چمکران به کوه «حضرت خضر»(ع) معروف است. در سال‌های اخیر تا بالای کوه که یک محراب سنگی بسیار جالب قرار دارد از چراغ گمانشاهت مردم می‌روند و دینن می‌کنند اما در آن هنگام هیچ چیزی نبود. خب در محیط اطراف مسجد چمکران به سبب وجود چراغ‌ها آدمی متوجه میزبان ظلمات شب نمی‌شود. راه که افتادیم بنده‌ای خدایی که گویا همان اطراف زندگی می‌کرد به ما گفت اکنون ترویید و بمایدن هوا روشن شود. اما ما می‌خواستیم صبح زود عالم تهران شویم لذا رفتیم. باید مسیری را در بیابان طی می‌کردیم تا به پایین آن کوه می‌رسیدیم.

در نیمه‌های راه ناگاه دیدیم تمام بیابان را چنان ظلمتی فرا گرفت که زعب آور بود. به آسمان نگاه کردم ماه آن شب کامل بود ولی از طرفی آسمان آبی بود و لذا

می‌شود در ارائه تفسیرهایی از حافظ است که عمدتاً هم توسط طیف غیرمعتقد به دین و یا برخی روشنفکران صورت گرفته است. نکته جالب توجه در این تحلیل‌ها این است که این افراد علاقه وافری دارند که مسائلی از قبیل «ی، «شتراب»، «میخانه»، و… در شعر حافظ را به همان صورت تحت‌اللفظی معنا و تفسیر کنند و نکته در اینجاست که این جماعت عمدتاً خود را به نطله‌های جدید و مدرن هنر وابسته می‌دانند اما در هنگام مراجعه به شعر حافظ دقیقاً شبیه به روش «اهل حدیث» و جمود آنها عمل می‌کنند. یکی از ویژگی‌های اهل حدیث این بود که آنها به معانی تحت‌اللفظی در قرآن معتمد بودند

به این صورت که عبارت «بدالله» در قرآن را در ذهن و زبان‌شان چنان رخ می‌نمود که گویی خداوند چنان انسان صاحب‌دستی است.

نکات فوق را از آن رو بیان کردم که همین اواخر در یادداشت شخصی پیرامون این غزل دیدم که به صورت کاملاً جدی نظرش این بود که شاعر از فرط بسیاری استعمال خرابات در مالم وهم فرسار گرفته و آنچه در آنجا دیده (یعنی آنچه در توهمائش دیده) را به نگارش درآورده است!حال‌الخالق! چگونه کسی می‌تواند بر اثر مصرف مادمای که بر ذهن اثر می‌گذارد دچار توهمی شود که در آن فرشتگان را ملاقات کند؟ یا در توهمائش مبانی معرفتی و فلسفی را ببیماید؟ چنان‌که در این غزل ستمت و آن شاه‌الله به آن اشاره می‌کند.

برگزایسم به بحث خودمان؛ میخانه در این غزل در حقیقت جایی است که در آن فیضات حق تعالی در جریان است. جایی است که ملائکه مستقر در آن به سبب قرار داشتن در ذیل سیطره فیض حق تعالی دست به کار خلقت می‌شوند. برای درک بهتر به این مثال توجه کنید: منی‌نام آیا بیرون از محیط شهرها و یا حتی روستاها که چراغ‌ها و لامپ‌ها روشن هستند آیا شب هنگامی در دشت یا بیابان بوده‌اید یا نه؟ در چنین محیط‌هایی است که آدم



متوجه می‌شود نور ماه چقدر کار راه‌اناز است. در اواخر دوره دبیرستان یک بار به همراه دوستان به شهر قم و سپس مسجد مقدس جمکران رفته بودیم. قرارمان بر این بود که پس از زیارت بارگاه دختر درانه حضرت موسی بن جعفر(ع) به جمکران برویم و شب را همان‌جا به صبح برسانیم و سپس به تهران برگردیم.

ساعت حدود ۱۲ شنب بود که به همراه دوستان راه افتادیم به سمت جایی که در نزدیکی مسجد چمکران به کوه «حضرت خضر»(ع) معروف است. در سال‌های اخیر تا بالای کوه که یک محراب سنگی بسیار جالب قرار دارد از چراغ گمانشاهت مردم می‌روند و دینن می‌کنند اما در آن هنگام هیچ چیزی نبود. خب در محیط اطراف مسجد چمکران به سبب وجود چراغ‌ها آدمی متوجه میزبان ظلمات شب نمی‌شود. راه که افتادیم بنده‌ای خدایی که گویا همان اطراف زندگی می‌کرد به ما گفت اکنون ترویید و بمایدن هوا روشن شود. اما ما می‌خواستیم صبح زود عالم تهران شویم لذا رفتیم. باید مسیری را در بیابان طی می‌کردیم تا به پایین آن کوه می‌رسیدیم.

در نیمه‌های راه ناگاه دیدیم تمام بیابان را چنان ظلمتی فرا گرفت که زعب آور بود. به آسمان نگاه کردم ماه آن شب کامل بود ولی از طرفی آسمان آبی بود و لذا می‌شود در ارائه تفسیرهایی از حافظ است که عمدتاً هم توسط طیف غیرمعتقد به دین و یا برخی روشنفکران صورت گرفته است. نکته جالب توجه در این تحلیل‌ها این است که این افراد علاقه وافری دارند که مسائلی از قبیل «ی، «شتراب»، «میخانه»، و… در شعر حافظ را به همان صورت تحت‌اللفظی معنا و تفسیر کنند و نکته در اینجاست که این جماعت عمدتاً خود را به نطله‌های جدید و مدرن هنر وابسته می‌دانند اما در هنگام مراجعه به شعر حافظ دقیقاً شبیه به روش «اهل حدیث» و جمود آنها عمل می‌کنند. یکی از ویژگی‌های اهل حدیث این بود که آنها به معانی تحت‌اللفظی در قرآن معتمد بودند

به این صورت که عبارت «بدالله» در قرآن را در ذهن و زبان‌شان چنان رخ می‌نمود که گویی خداوند چنان انسان صاحب‌دستی است.

نکات فوق را از آن رو بیان کردم که همین اواخر در یادداشت شخصی پیرامون این غزل دیدم که به صورت کاملاً جدی نظرش این بود که شاعر از فرط بسیاری استعمال خرابات در مالم وهم فرسار گرفته و آنچه در آنجا دیده (یعنی آنچه در توهمائش دیده) را به نگارش درآورده است!حال‌الخالق! چگونه کسی می‌تواند بر اثر مصرف مادمای که بر ذهن اثر می‌گذارد دچار توهمی شود که در آن فرشتگان را ملاقات کند؟ یا در توهمائش مبانی معرفتی و فلسفی را ببیماید؟ چنان‌که در این غزل ستمت و آن شاه‌الله به آن اشاره می‌کند.

برگزایسم به بحث خودمان؛ میخانه در این غزل در حقیقت جایی است که در آن فیضات حق تعالی در جریان است. جایی است که ملائکه مستقر در آن به سبب قرار داشتن در ذیل سیطره فیض حق تعالی دست به کار خلقت می‌شوند. برای درک بهتر به این مثال توجه کنید: منی‌نام آیا بیرون از محیط شهرها و یا حتی روستاها که چراغ‌ها و لامپ‌ها روشن هستند آیا شب هنگامی در دشت یا بیابان بوده‌اید یا نه؟ در چنین محیط‌هایی است که آدم



### به مناسبت سالروز تولد استادام امیرحسین فردی

## مهربان همچون پدر

می‌شدم غمنا را با آرامش خاصی نوش جان می‌کردید.لا‌له‌ای غمنا خوردن سس‌الام را می‌پرستیدم و جولم را می‌گرفتم. لبخند، وجه غالب این لحظات بود. چه لذتی داشت آن غمنا خوردن‌ها! حرفتان همیشه آویزه گوشم بود که زمان غمنا خوردن جزو عمر آدمی حساب نمی‌شود و باید این لحظات کاری از عمر را با لذت گذرانند نه فقط غمنا خوردن. در هر کاری بدم می‌دادید قدر بدنام لذت بردن از زندگی را در مسیر صحیح و درست خودشن. اولین و آخرین نصیابت شما را هم در همین مسیر لذت بردن از زندگی در فوتبال یک‌شنه‌ها و سشنه‌ها کیهان بچه‌ها در قالب جویم‌نشاندید.آن روزوقتی وسط فوتبال، برخی رفتاری ناپسندۀ شوخی و لجاجت را از حد معمول گذرانند چنان شوئی زیر توپ کشیدید که توپ برای شما آن گم شدن توپ این درس را باز هم به ذهنم‌نشد که گرمی درست زندگی کردن باید آهسته رفت و پیوسته

بدر بودن و مهربان بودن را نشامان دادید. رنگ زدید پیامی بپشتان. با چه شوق و ذوقی تحریریه کیهان تا کیهان بچه‌ها را هروله کرد. خنده، قاب صورت قشنگ‌تان را بر کرده بود. اشاره کردید بنشینم آن‌سوتر دختری محبوب و چادری را پشت میزی نشامان دادید. گفتید: سر امت دست‌ختر!

مریم خانم به احترام برخواست. احترامش کردم. فکر کردم زهرای دوسه ساله من دو دهه ساله بعد می‌شود مثل او. نتسستم. مجلد سال ۱۳۵۶ کیهان بچه‌ها دست‌انتان بود. شادی از صورت‌تان کنار نمی‌رفت. حیران بودم چه کار مهمی داشت‌اید که رنگ زده‌اید. پیامی. کافزنی را از وسط صفحات مجلد بیرون آوردید و تصویر کودکی‌ام را نشامان دادید در ستن دوستاران کیهان بچه‌ها.دلم می‌خواست چیغ‌یک‌بم‌ش از خوشحالی. بادم آمد چند روز قبل از فوتبال برمی‌گشتم برایتان گفته بودم. هشت ساله بودم و پدرم که می‌دید عاشق کیهان بچه‌ها هستم. بدون اطلاع، تصویرم را فرستاده بود کیهان بچه‌ها تا در ستن دوستاران کیهان بچه‌ها چاپ‌شود حوصله و صبری مجلدات کیهان بچه‌ها را نگاه کرده بودید برای خوشحال کردنم. غرق خوشی بودم. اشاره کردید سمت مریم خانم. گفتید: امروز مریم پیشم بود و حلام زدی خوش بود. گشتم عکس‌ت را پیدا کردم.

شش هفت هشت ... هزار مگر می‌شود دریا را به کوزه ریخت؟! شاید روزی روزگاری وقتی حس کردم راضی هستمید کتاب این‌خاطرم‌تا منتشر کنم. چقدر خوب بودید امیرخسان! چقدر با رفتار‌تان درس زندگی می‌دادید به من!

شاید روزی روزگاری وقتی حس کردم راضی هستمید کتاب این‌خاطرم‌تا منتشر کنم. چقدر خوب بودید امیرخسان! چقدر با رفتار‌تان درس زندگی می‌دادید به من!

شاید روزی روزگاری وقتی حس کردم راضی هستمید کتاب این‌خاطرم‌تا منتشر کنم. چقدر خوب بودید امیرخسان! چقدر با رفتار‌تان درس زندگی می‌دادید به من!

<b>شرق — غرب</b>	<b>شمال</b>	<b>جنوب</b>	<b>مرکز</b>	<b>۳۳۱۱۰۲۰۲</b>	<b>۳۳۱۱۸۰۵۲</b>
شهریار	۲۲۶۰۳۶۳۵	قلهک	سعدی	۳۳۱۱۲۱۹۳	۳۳۱۱۸۰۵۲
۶۵۲۲۲۹۳۳	۲۲۷۱۲۹۷۶	شمیران	شرق استان تهران	۳۳۱۱۲۲۹۱	۳۳۹۱۱۵۶۸
۰۲۶-۳۲۲۲۶۰۱۳ ۳۲۲۲۴۴۱۱	۸۸۹۰۰۸۶۷ - ۸۸۸۰۱۵۵۲	مطهری	اسلامشهر	۳۳۱۱۳۰۸۵	۳۳۱۱۹۲۳۶
۷۶۳۲۱۱۹۳۸	۶۶۵۹۲۲۶۶-۶۶۵۹۳۰۱۰-۱۱	شهرآرا	چهاردانگه	۳۳۹۴۲۰۰۰	۳۳۱۱۲۱۹۵

**آقای سبیل نظری** بزر به اینکه هسمر ساله شمیه مورورخ با اراده دمیسه‌شماره ۲۱۴۲-۱۴۰۷ مورخ ۱۴۰۲/۳/۱۹ تقضاتی‌نشد و ابراهیم طلاق را دارند لذا بدین‌وسیله به شما اخطار می‌کردم حد اکثر طرف یک هفته پس از رونیت این اخطار-یه به این دفتر مراجعه نماید در غیر این صورت طبق مقررات بدون مکاتبه بعدی و بدون حضور شما طلاق انجام خواهد شد. آدرس دفتر: تقاطع نبرد جنوبی و زمزم پ ۱۰۱

**محمدحسین احسانی-مطلق — سردفتر طلاق ۱۶ تهران**

**آقای همیمن مریدبنفادی** به اطلاع می‌رساند طلاق فی‌مابین شما و خاتم مریم قاسمعلی خسروی در مورخ ۱۴۰۲/۷/۵ طی شماره ۴۹۵ به ثبت رسید. آدرس دفتر: تقاطع نبرد جنوبی و زمزم پ ۱۰۱

**محمدحسین احسانی-مطلق — سردفتر طلاق ۱۶ تهران**

<b>فرم تقاضا</b>					
نام: .....	نام خانوادگی: .....	نوع نشریه: .....	تعداد نسخه: .....	مدت: .....	ماه: .....
مبلغ پرداختی: .....	ریال شماره فیش بانکی: .....	تلفن: .....	تلفن همراه: .....	.....	.....
آدرس: .....	پست الکترونیکی: .....	.....	.....	.....	.....

شماره اشتراک: .....

### انحرور مشعر کیمیع درسیسه کیمیان

تلفن: ۰۲۱-۳۵۲۰۲۲۷۸-۳۵۲۰۲۲۷۸-۳۳۹۱۰۹۲۲۲-۳۳۹۱۰۳۳۹۱۰۹۲۲۲

# ویژه‌نامه تخصصی خودرو

## با حضور در نیازمندی‌های روزنامه کیهان دامنه کار خود را گسترش دهید

# با مطالبی متنوع و گادری ورزیده با آخرین اخبار روز بهترین مکان جهت درج آگهی‌های شما